فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc198402857)

[پیشگفتار 2](#_Toc198402858)

[نتیجه بحث 3](#_Toc198402859)

[نکته نهم در مقدمه ششم 4](#_Toc198402860)

[احتمال اول 5](#_Toc198402861)

[احتمال دوم 5](#_Toc198402862)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

ششمین مبحثی که در مقدمه تنبیه دوم عرض شد درباره یک موضوع بسیار مهمی بود و آن اینکه این گزاره‌های خبری وارد شده در کتاب و سنت، به چه شکلی است آیا فقط بیان یک واقعیتی است یا اینکه بر آن عنایتی حاکم است؟

گفتیم عنایتی وجود دارد و عنایت بر علم و ایمان برمی‌گردد. آن که در متن دینی وارد می‌شود اگر احراز نشود که یک ارشاد محض است، باید یکی از این وجوه را در آن بپذیریم، بگوییم غیر از بیان واقع و همراه با آن و پیوست آن، علم یا اعتقاد به آن لااقل رجحانی دارد. چنین چیزی نباشد، مثل بقیه گزاره‌های خبری است که در کتاب‌های علمی و اجواء علمی مطرح می‌شود.

اجواء مولویت یک عنایت زائده‌ای را افاده می‌کند و آن عنایت زائده لااقل رجحان آگاهی و شناخت به آن‌ها و رجحان ایمان و باور به آن‌ها و تأثیر به این دانش و آگاهی در سعادت انسان است. آگاهی به این مؤثر است و چون نقش داشته است، آن را مدنظر قرار داده است.

این یک استدلالی است که موجب می‌شود یک اعلموا یا آمنوا را در همه اینها کامن بدانیم، مخفی بدانیم، بگوییم همه اینها را که قرآن می‌گوید، اعلموا، آمنوا و علم و ایمان طریقی و مقدمی نیست، گفتیم علم و ایمان مولوی و نفسی و مورد توجه به نحو مستقل در اینجا مطلوبیت دارد، در حد مطلوبیت پایه که مطلوبیت رجحانی و استحبابی است.

این مجموعه استدلالات ما را به اینجا رساند.

این نتیجه طبعاً مؤید به ادله دیگری است که اگر در این مقدمات کسی تردید بکند، این حکمی که تا الان گفتیم از جای دیگر هم استفاده می‌شود یکی آیه شریفه **﴿يَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾**[[1]](#footnote-1) و آن تفسیرها و تحلیل‌هایی که در اجتهاد و تقلید مشاهده می‌کنید، گفتیم یتفقهوا یک وجوب یا رجحان آگاهی به تکالیف و احکام و معارف دارد، اختصاص به احکام هم ندارد.

آشنایی با این احکام و معارف مطلوبیت دارد، چه معارف کلامی، چه معارف فقهی و احکام شرعی، این آشنایی مطلوبیت نفسی دارد، همان‌جا در اجتهاد و تقلید توضیح دادیم این غیر از مطلوبیت مقدمی و غیری اینها برای کسی است که ابتلاء به این مسائل دارد.

کسی که ابتلاء به احکام خاص دارد، یک مطلوبیت و رجحان مقدمی دارد که باید این را برای اطلاع خود بداند. افزون بر این مطلوبیت نفسی در این مسائل وجود دارد.

# نتیجه بحث

(اول در احکام می‌گوییم بعد در گزاره‌های کلامی) در احکام دانستن این که این حکم برای نماز ظهر و عصر است. دانستن این حکم دو وجه دارد؛ یکی از این حیث که مبتلا به اوست باید حکم را بداند تا به آن عمل بکند، این دانستن در مقام ابتلا یا غیری است یا طریقی است

اما همین با قطع ابتلای او یک رجحان و مطلوبیت استحبابی و ندبی نفسی دارد، خوب است که این را بداند و دانستن این خوب است.

در گزاره‌های کلامی هم همین‌طور، (گزاره‌های کلامی به معنای عام می‌گوییم**﴿) قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ﴾**[[2]](#footnote-2) تا **﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ﴾**[[3]](#footnote-3) یا همه گزاره‌هایی که در قرآن آمده است.

اینها یک مطلوبیت عام نفسی دارد، ضمن اینکه اینها در جایی که همین‌ها مؤثر است برای اصلاح اخلاق، آن جنبه مقدمی هم دارد. کسی که اینها را بداند، آماده پذیرش اعتقادات می‌شود و یا فضای اخلاقی او متفاوت می‌شود از آن نظر که در آن‌ها مؤثر است جزء مبادی قرار می‌گیرد وجوب یا استحباب غیری پیدا می‌کند. ولی اگر این‌طور نباشد، باز دانستن اینها مطلوبیت دارد.

این مطلوبیت را با آن ویژگی‌هایی که در هشت نکته بیان کردیم در مقدمه ششم، این مطلوبیت از یک‌سو، مستدل و متکی است به استدلال عقلی است که ما ارائه کردیم، گفتیم آمدن اینها در متن دینی باید مولویتی در آن‌ها باشد و مولویت هم با یک حکم درست می‌شود، حکم متعلق به اینها که استحباب است و مطلوبیت علم و ایمان به اینها است.

این استدلال کلی بود اگر دلیل لفظی هم نبود می‌گفتیم این‌جور است، می‌گفتیم یک حکم شرعی بر همه این گزاره‌ها سایه افکنده است.

مضاف بر این دلیل عام عقلی، می‌گوییم ادله لفظی هم وجود دارد که در اجتهاد و تقلید گفتیم، مثل یتفقهوا، یا **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾**[[4]](#footnote-4)، هم علم و هم ایمان ادله دارد

البته در ایمان و اعتقاد عرض کردیم که یک اعتقاد تفصیلی است و یک اعتقاد اجمالی است هر دو مستحب است. اگر کسی بتواند اعتقاد تفصیلی به همه اینها پیدا بکند رجحان دارد و اگر نتواند هم به همان اجمالی هم مستحب است.

این مجموعه مباحثی بود که تا اینجا جمع‌بندی شد.

همه اینها غیری است، فلسفه اصلی ممکن است گفته شود غیری است، اینکه خلقت انسان این‌گونه تصویر شده است، قصه حضرت موسی این‌جور گفته شده است، قصه حضرت عیسی این‌جور گفته شده است یا در مورد انسان گفته شده است **﴿خُلِقَ هَلُوعًا﴾**[[5]](#footnote-5) ممکن است اینها برای یکی ارزش بالفعلی نداشته باشد، همه اینها را که قرآن بیان کرده است برای هدف اعلا و مقصد اصلی دیگری است ولی آن‌قدر این نقش غیری مهم است و در نگاه شارع اهمیت دارد که همین غیریات را یک صبغه حکم نفسی به آن داده است. می‌گوید دانستن اینها فی حد نفسه مستحب است.

اگر این استدلال عقلی ما را نپذیرید، آن ادله لفظی را که نمی‌شود کاری کرد که می‌گوید تفقه بکن، بفهم، بدان، دنبال فهم قرآن برو، اینکه آن‌ها اطلاق دارد و ظهور آن‌ها نفسیت است. به نظر می‌آید استیحاشی نباید کرد.

ممکن است گفته شود دلیل شما این اقتضا را ندارد، مثلاً دلیل عقلی را کسی بگوید بیش از آن غیریت نمی‌رساند، این همان است که بحث کردیم، ما گفتیم افاده می‌کند و ممکن است کسی در آن تردید بکند ولی ثبوتاً قابل تصور است و امر مستوحشی نیست.

# نکته نهم در مقدمه ششم

این است که این مواردی که به خصوص به عنوان آیات در قرآن آمده است، **﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ﴾**[[6]](#footnote-6) یا اولی الالباب و کذا و کذا، بخصوص این دسته، بیان یک آیاتی در قرآن که گزاره‌های تکوینی است، این با چه نقشه و ویژگی‌هایی است؟

یکی از این جهت که دانستن اینها، مطلوبیت دارد، یا دانستن اینکه این آیه خداست، مطلوبیت دارد؟

جاهایی که می‌گوید در ابر و باد و باران اینها **﴿لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾**[[7]](#footnote-7) است. این دانستن اینها را می‌گوید مطلوبیت دارد، به عنوان یک پدیده‌ای، یا اینکه دانستن اینکه اینها آیه خداست؟ یا آیه معاد است مطلوبیت دارد؟ این جای سؤال جدی در اینجا هست؟

در یک مواردی این‌طور نیست که این سؤال این شکلی بشود طرح کرد ولی در خیلی جاها در این مواردی که کلمه آیه هم در قرآن آمده و گزاره‌ای را بیان می‌کند، **﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ﴾** این به چه معناست؟

می‌خواهد بگوید آیویت اینها را دانستن مطلوبیت دارد؟ یا اینکه دانستن اینها مطلوبیت دارد؟

در اینجا ممکن است کسی ابتدائاً احتمال بدهد که مطلوبیت شناخت اینها که در خود آیه آمده است نفسی است، ولی بعید نیست که در اینجا گفته شود آن مطلوب نفسی، آن شناخت اینها به عنوان راهنمای به مبدأ و معاد است، این بعید نیست.

شناخت اینها به عنوان راهنمای به مبدأ و معاد است، بعید نیست کسی این را بگوید و این سؤال، سؤال کلیدی است. اگر کسی بگوید این کلیدی است و بعد آن القاء خصوصیت که بحث بعدی است، آن وقت می‌گوید قرآن ما را به شناخت عالم دعوت می‌کند به عنوان یک امر نفسی. (در فقه تربیت این را چند بار بحث کرده‌ایم، از منظرهای دیگر این سؤال را مطرح کرده‌ایم) که شناخت علوم و طبیعت و جهان، این یک تکلیف نفسی استحبابی است به شکل شرعی؟ یعنی یک حکمی هست مستحب است، انسان فیزیک بخواند، مستحب است شیمی خوانده شود، دنبال شناخت عالم رفتن مستحب است، یا اینکه این استحباب نیست. (البته ادله دیگری آن اوایل قبول نداشتیم بعد قبول کردیم که شاید دلیل باشد که استحباب دارد) اصلاً شناخت این عالم با قطع نظر از اینکه برای چه هدفی است استحباب دارد، کسی این را بشناسد.

این ممکن برای آن دلایل دیگری داشته باشیم اما در اینجا می‌خواهیم از این منظری که تاکنون جلو آمده‌ایم، ببینیم این مسئله چگونه است؟

پس دو احتمال وجود دارد؛

## احتمال اول

این است که گفته شود مطرح شدن این آیات و گزاره‌های هستی‌شناسی، طبیعت‌شناسی، در قرآن به معنای این است که دانستن خود اینها مطلوبیت دارد، با غض نظر از جنبه غیری که علی الاصول در اینها هست و قرآن اینها را می‌گوید بشناسید و شناخت اینها مطلوبیت دارد و اگر الغاء خصوصیت از این پدیده و آن پدیده بکنیم، آن وقت آن قانون کلی بیرون می‌آید که می‌گوید قرآن ما را به شناخت عالم و طبیعت فرامی‌خواند.

آنکه اینها مقدمه برای شناخت خدا یا معاد بشود آن‌ها مستحب است، آن از آیات استفاده می‌شود و تردیدی در آن نیست، ولی زائد بر آن، اصل این شناخت مورد تأکید است. این احتمال اول است.

## احتمال دوم

این است که قرآن کاری به آن‌ها ندارد و مطلوبیت نفسی که گفتیم روی شناخت اینها آمده از حیث اینکه ما را به عالم غیب، مثلاً مبدأ یا معاد فرامی‌خواند و ما را به آنجا می‌رساند، این مطلوبیت دارد. مطلوبیت نفسی است ولی وقتی این را بخواند و ببیند و بفهمد به عنوان آیه‌ای از آیات الهی یا آیه‌ای از آیات معاد. پیوست است و مقید است، مشروط به آن نگاه آیویت است. نگاه ربطی است، اگر آن‌ها باشد این مطلوبیت دارد.

اما خود اینها بما هو هو مطلوبیت ندارد. این یک‌جوری بازسازی غیریت است. یعنی خود اینها بما هو هو مطلوبیت ندارد. ف مطلوبیت روی اینها آمده است که راهنمای به مبدأ و معاد است.

اگر کسی بگوید دلیل فلسفی و شبهه فلسفی اصلاً نمی‌تواند اینها را متصل به خدا ببیند، آیا دانستن این مطلوبیت دارد؟ این را ممکن است کسی بگوید این یک‌جور بیانی است که ما را به غیریت برمی‌گرداند و این را از جاهایی می‌گوییم که قرآن می‌فرماید ان فی ذلک کذا و کذا این دو احتمال است که احتمال دوم ما را به مطلوبیت غیری نزدیک می‌کند.

می‌گوید مطلوبیت نفسی روی شناخت این امر با قید این که راهنما به مبدأ و معاد باشد، آمده است، این قید دارد، شرط دارد،

البته چون قید و شرط است باز استحباب دارد، منتهی مقید و مشروط است. کمی با بیان غیریت فرق می‌کند، می‌گوید خود این مطلوبیت نفسی دارد، ولی مشروط به اینکه در آن مسیر قرار داشته باشد، آن نگاه بر این شناخت حاکم باشد.

این احتمال دوم ابتدا بیشتر به ذهن می‌آید ولی در عین حال، خیلی از موارد در قرآن هست که این آیه را هم بعد از آن ندارد، فقط گزاره را بیان کرده است، **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ﴾**[[8]](#footnote-8) یا اینکه طبیعت این‌طور است.

ممکن است کسی احتمال اول را تقویت بکند بگوید اگر جایی ظاهر آیه این بود که این با این قید است، اهلا و سهلاً و اگر ظاهر آیه نیست، شناخت آن جزء مفاد قرآن است و شناخت آن مطلوبیت دارد.

اصولاً آدمی که عالم است بیشتر می‌تواند به آنجا برسد، ممکن است از این جهت یک نفسیتی به آن داده باشد.

نکته نهم این است که بیان مصادیقی که از طبیعت و هستی و انسان در قرآن آمده است، اینها موضوعیت دارد یا می‌شود الغاء خصوصیت کرد؟ فرض می‌گیریم همه موارد قبلی را پذیرفته‌ایم که اینها جنبه هدایت دارد و نفسی هست و باید اینها را شناخت.

این مطلوبیت شناخت آنچه در قرآن آمده است نسبت به برخی از زوایای عالم طبیعت و انسان است، ولی انسان ابعاد و زوایای فراوانی دارد که لااقل در ظواهر قرآن و حتی سنت نیست و علم پیش می‌رود و آن‌ها را کشف می‌کند و آن‌ها هم واقعاً امور مهمی است این همه چیزهایی که در فیزیک، در شیمی، در علوم مختلف کشف شده است یا در انسان‌شناسی در رشته‌های مختلف آن کشف شده است، شناخت اینها چه وضعی دارد؟ و اینکه قرآن روی چیزهای خاصی تأکید کرده است، چه وضعی دارد؟

سؤال این است آیا می‌شود گفت آنجاهایی که اگر می‌گوییم قرآن دعوت می‌کند به اینکه این پدیده‌ها و قوانینی که در قرآن ذکر کرده‌ام، اینها را بشناس، بدان، باور بکن، این بدان و بشناس و باور بکن که در اینجا بحث می‌کنیم، اختصاص به همین است که در قرآن آمده است؟ یا قرآن به عنوان نمونه ذکر می‌کند؟ و الغاء خصوصیت می‌شود اینها به عنوان نمونه‌هایی است که به خاطر روشن‌تر بودن، یا اینکه در همه اعصار می‌شود آدم‌ها را به اینها ارجاع بدهد، ذکر کرده است.

اما آن همه قوانین پیچیده‌ای که در همه اعصار نیست به تدریج بشر کشف می‌کند آن‌ها هم همین است، قرآن می‌فرماید آن‌ها را هم ببین و به آن‌ها آگاه باش، این الغاء خصوصیت می‌شود؟ یا اینکه این بسته‌ای که در قرآن آمده است، این بسته ویژگی دارد و موضوعیت دارد؟ این هم یک سؤال جدی دیگری است که پاسخ آن خیلی سخت است.

1. - سوره توبه، آیه 122 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره اخلاص، آیات 1 و 2 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره علق، آیه 6 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره بقره، آیه 4 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره معارج، آیه 19 [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره روم، آیه 22 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره آل عمران، آیه 190 [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره علق، آیات 6 و 7 [↑](#footnote-ref-8)